

استاد ارجمند

۲۹۲۹۷

**بررسی مبانی انتخاب و انتصاب در ولایت
فقیه و بررسی ابعاد حقوقی آن
در این دو دیدگاه**

- 6686

استاد راهنما:

آقای دکتر سید محمد هاشمی

استاد مشاور:

آقای دکتر اردشیر امیر ارجمند

دانشجو:

محمد هادی کاویانی

۲۹۲۶۷

۱۳۷۸ / ۹ / ۲۰



هل اليك يا بن احمد سبيل فتلقى

هدیه به معلم شهیدم، شیخ محمد تهرانی و همه
شهیدان انقلاب اسلامی
بالاخص حضرت روح الله «س»

وبه پاسداشت زحمتهای بیدریغ

پدر و مادر گرامیم که ایثارگرانه از پای شدند تا بر پای شوم
و همسرم که صبورانه محنتهای دوران تحصیلم را با بزرگواری
تحمل کرد.

مقدمه.....	۱
فصل اول: قدرت سیاسی	۸
مقدمه.....	۸
بخش اول: مبانی قدرت	۹
بند اول: تعریف قدرت.....	۹
بند دوم: سرچشمه های قدرت.....	۱۱
اول: اجبار.....	۱۲
۱- فشار اجتماعی.....	۱۲
۲- الزامهای مادی.....	۱۳
۳- جاذبه شخصی.....	۱۳
۴- اجبار اقتصادی.....	۱۴
۵- سازمان بندی اجتماعی.....	۱۵
دوم: اعتقاد.....	۱۵
بخش دوم: مشروعیت قدرت سیاسی	۱۷
بند اول: کلیات.....	۱۷
اول: تعریف اجمالی و اهمیت.....	۱۷
دوم: دو وجهی بودن مسئله مشروعیت.....	۱۷
سوم: عینی و یا ذهنی بودن مشروعیت.....	۱۸
بند دوم: اقسام مشروعیت.....	۲۲
اول: مشروعیت اولیه و مبنای آن.....	۲۲
۱- سنت.....	۲۲
۲- فره.....	۲۳
۳- قراردادی.....	۲۳
دوم: مشروعیت ثانویه و عوامل تشکیل دهنده آن.....	۲۴
۱- زمان.....	۲۴
۲- خدمات عمومی.....	۲۵
۳- گسترش مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم.....	۲۵

۲۵	۴- مشروعیت بین المللی
۲۷	بخش سوم: مشروعیت در حکومت‌های دینی
۲۷	بند اول: کلیات
۲۷	اول: لزوم ارائه تعریف جدید
۳۰	دوم: حکم عقل
۳۲	بند دوم: مبانی مشروعیت‌های دینی
۳۲	اول: مشروعیت الهی
۳۳	دوم: مشروعیت مزدوج الهی - مردمی
۳۴	سوم: حکومت از دیدگاه اهل سنت
۳۹	فصل دوم: بررسی دو مبنای مشهور در ولایت فقیه
۳۹	بخش اول: ولایت انتصابی مطلقه فقیهان
۳۹	بند اول: مبادی تصویری
۴۰	اول: ولایت
۴۰	۱- بحث لغوی
۴۱	۲- حق و حکم
۴۲	۳- ولایت در فقه خصوصی
۴۳	الف) معطی ولایت
۴۳	ب) ولی
۴۳	ج) مولی علیه
۴۴	د) حوزه ولایت
۴۵	۴- اقسام ولایت
۴۵	الف) دائمی یا موقت
۴۵	ب) عامه و یا خاصه
۴۵	ج) مطلقه یا مقیده
۴۶	د) قهری و یا اختیاری
۴۶	۵- ولایت در فقه عمومی
۴۶	الف) معطی ولایت
۴۶	ب) ولی
۴۷	ج) مولی علیه

۴۸	د) حوزه ولایت
۴۹	دوم: انتصاب
۵۴	سوم: مطلقه
۵۵	۱- ولایت عامه
۵۶	۲- ولایت مطلقه
۵۸	چهارم: فقیهان
۶۲	بند دوم: مبادی تصدیقی
۶۲	اول: دلیل عقلی
۶۳	دوم: دلیل تلفیقی
۶۳	سوم: مسائل اجتماعی
۶۳	۱- لزوم مؤسسات اجرائی
۶۴	۲- ضرورت استمرار اجرای احکام
۶۴	۳- نوع مقررات فقهی و شرعی
۶۵	الف) مقررات مالی
۶۶	ب) احکام تعارض و حل اختلافات
۶۶	یک- احکام دفاع
۶۷	دو- احکام قضائی و حقوقی
۶۸	چهارم: دلیل نقلی
۶۸	۱- مقبوله عمر بن حنظله
۷۲	۲- مشهوره ابی خدیجه
۷۴	۳- روایت مجاری الامور
۷۷	۴- دلیل لیبی درکشف سند
۸۱	بخش دوم: ولایت انتخابی مقیده فقیهان
۸۱	بند اول: مبادی تصویری
۸۱	اول: ولایت
۸۲	۱- لزوم و جواز این قرارداد
۸۳	۲- کمیت و کیفیت آراء برای انعقاد این قرارداد
۸۷	دوم: انتخاب
۸۸	۱- مبنای فقهی انتخاب (شورا)
۹۰	سوم: مقیده

۹۰	چهارم: فقیهان.....
۹۱	بند دوم: مبادی تصدیقی مبنای انتخاب.....
۹۱	اول: دلیل نقضی.....
۹۵	دوم: دلایل اثباتی.....
۹۷	۱- حکم عقل.....
۹۸	۲- سیره عقلاء.....
۹۹	۳- آیه مربوط به ایفاء تعهد.....
۹۹	۴- آیات مربوط به مشورت.....
۱۰۰	۵- روایت (عیون الاخبار الرضا).....
۱۰۱	۶- مورد خطاب واقع شدن در مسائل اجتماعی.....
۱۰۳	۷- قاعده سلطه.....
۱۰۵	فصل سوم: مقایسه این دو مبنا و بررسی ابعاد حقوقی آن.....
۱۰۵	بخش اول: مقایسه.....
۱۰۵	بند اول: مرور مجدد این دو مبنا.....
۱۰۵	اول: مبنای انتصاب.....
۱۰۸	دوم: مبنای انتخاب.....
۱۰۹	بند دوم: مقایسه اجمالی هر دو مبنا.....
۱۰۹	اول: اشتراکات.....
۱۰۹	۱- ثبوت ولایت.....
۱۱۰	۲- ویژگیهای رهبر.....
۱۱۱	دوم: اختلافات.....
۱۱۱	۱- اختلاف در انعقاد رهبری.....
۱۱۲	۲- اختلاف در تعداد والیان.....
۱۱۲	۳- اختلاف در منشاء این دو مبنا.....
۱۱۴	سوم: بررسی نقادانه ادله هر دو مبنا.....
۱۱۴	۱- ادله عقلی و تلقی هر دو مبنا.....
۱۱۴	۲- ادله نقلی مبنای نصب.....
۱۱۵	۳- دلیل نقضی مبنای انتخاب.....
۱۱۷	۴- دلیلهای اثباتی مبنای انتخاب.....

چهار

بخش دوم: ابعاد حقوقی این دو مبنا..... ۱۱۸

بند اول: مشارکت مردمی..... ۱۱۹

اول: مشارکت مردمی در متون دینی..... ۱۱۹

۱- بیعت..... ۱۱۹

۲- ادله شورا..... ۱۲۰

دوم: این مقوله از منظر این دو مبنا..... ۱۲۲

۱- مشارکت مردمی در مبنای انتصاب..... ۱۲۳

۲- مشارکت مردمی در مبنای انتخاب..... ۱۲۵

بند دوم: نظارت مردمی..... ۱۲۷

اول: لزوم نظارت و انواع آن..... ۱۲۷

۱- نظارت درونی..... ۱۲۷

۲- نظارت بیرونی..... ۱۳۲

دوم: نظارت در متون دینی..... ۱۳۲

سوم: نظارت از منظر این دو مبنا..... ۱۳۴

۱- نظارت مردمی در مبنای انتصاب..... ۱۳۶

۲- نظارت مردمی در مبنای انتخاب..... ۱۳۷

بند سوم: تفکیک قوا..... ۱۳۸

اول: رابطه قوا..... ۱۳۸

۱- اختلاط قوا..... ۱۳۹

۲- تفکیک قوای مطلق..... ۱۴۰

۳- تفکیک قوای نسبی..... ۱۴۰

دوم: تفکیک قوا از دیدگاه این دو مبنا..... ۱۴۰

۱- تفکیک قوا در مبنای انتصاب..... ۱۴۱

۲- تفکیک قوا در مبنای انتخاب..... ۱۴۱

نتیجه..... ۱۴۳

فهرست مطالب..... ۱۴۹

فهرست منابع..... ۱۵۴

بررسی مبانی انتخاب و انتصاب در ولایت فقیه و بررسی ابعاد حقوقی آن

در این دو دیدگاه

مقدمه:

مسئله حکومت و نظام سیاسی جوامع انسانی و اقامه عدل مسئله عمده‌ای بوده که در تمام اعصار، ذهن اندیشمندان عرصه‌های مختلف معرفتی را بخود مشغول داشته است. طرح مدینه فاضله افلاطونی و ادامه آن در فکر و اندیشه متفکرین مسلمان، همچون فارابی، ابن سینا و غزالی نقاط گویا و روشنی از این مقوله می‌باشد. در این رهگذر فقه بعنوان حوزه‌ای کاملاً متباین از فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی. از حوزه‌های معرفتی دینی، با عناصر و اسلوب خاص خود، سعی در ترسیم یک نظام سیاسی دینی کرده است که بتواند پاسخگوی دعوت منابع فقهی - قرآن و روایات - در اقامه عدل باشد، به نحوی که از یک سو، مشروعیت دینی حکومت حفظ شود و از سوی دیگر بتوان حکومت، این پدیده دیرپای جوامع انسانی را که امری کاملاً دنیایی و مادی است، صورت و سیرتی دینی بخشید.

در عین حال این نکته بر اهل نظر پوشیده نیست که تجربه حکومت دینی در جوامع اسلامی که بتواند نمونه و الگوی مناسب و قابل اقتباس برای مسلمین باشد چیزی حدود ۲۰ سال است که توسط معصومین علیهم‌السلام در آغازین سالهای قرن اول هجری تشکیل شده آنها با فارق و تفاوت عظیمی همچون عصمت تشکیل دهندگان و حاکمان آن حکومتها، که طبعاً پس از رحلت آن ذوات مقدس علیهم‌السلام، این الگو نیز از دست داده شد.

اهل سنت با طرح مسئله خلافت، البته با رویه‌ای کاملاً ناهماهنگ با یکدیگر در گزینش حاکمان، سعی در مشروعیت بخشی به حکومتهای خودشان داشتند و با خلیفه الرسول خواندن خلفای سه گانه سعی در ایجاد نوعی نیابت از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برای رهایی از مسئله نصب الهی حاکم داشتند.

امامیه نیز، با اعتقاد به اینکه، در عصر حضور حکومت، حق ائمه علیهم السلام می‌باشد و هر حکومت و هر رهبری غیر از آنان علیهم السلام طاغوت است و عملاً این حق از آنها غصب شده است در صحنه سیاسی آنروز جامعه به انزوا رانده شده و یکسره از تشکیل حکومت حق و عدل ناامید شده و چشم به ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه دوخته بودند و هرگز تصور نمی‌کردند که بتوان قبل از ظهور حضرت، جامعه اسلامی را بر اساس تعالیم اسلامی راهبری و اداره کرد. علت رشد ناموزون ابواب مختلف فقه در بخشهای فقه عبادی و فردی و به هیچ انگاشتن فقه حکومتی و ورود فروع تخیلی و غیر قابل استفاده را در نداشتن زمینه عملی و تجربی و این سلسله مقولات باید جستجو کرد.

در تاریخ ۴۰۰ ساله اخیر محقق کرکی - متوفای ۹۴۰ ق - اولین فرد از علمای امامیه بود که به صراحت ولایت بر حکومت و سیاست از ولایت‌های هفتگانه^(۱) فقیه را برای فقیه عادل واجد شرایط، برشمرد.^(۲) وی بنا بر مبانی فقهی، منصبی حکومتی را برای فقیه عادل به تصویر کشید و اختیارات و وظائفی که برای حاکم در آن زمان مطرح بود، برای وی برشمرد. بعد از ایشان شاگردان وی این بحث را کم و بیش ادامه دادند تا مرحوم مولی احمد نراقی - متوفای ۱۲۴۸ ق - در کتاب فقهی خودش «عواید الایام» با وجهی روشن و شفاف انتظام امور دنیای مردم را از وظایف فقها می‌شمارد و همه وظائف یک سلطان در امور رعیتش را برای فقیهان برسمیت می‌شناسد. این بحث در مباحث و مکتوبات فقهی فقهای بعدی کم و بیش ادامه یافت نقطه اوج این نظریه پردازها در ترسیم قرائتی از حکومت دینی را در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله از فقیه عصر مشروطه مرحوم میرزای نائینی - متوفای ۱۳۵۵ ف - می‌توان مشاهده کرد که علیرغم نظر داشتن به

(۱) ولایت بر اموال قصر و غیب، ولایت بر اخذ اخماس و زکوات، ولایت بر اجراء حدود، ولایت بر امر به معروف و نهی از منکر، ولایت بر حکومت و سیاست، ولایت بر اموال و نفوس مطلقاً و ولایت بر تشریح مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، کتاب البیع، جلد دوم، جلد اول، مدرسه الامام امیر المؤمنین قم، سال ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۴۴۷.

(۲) اتفق اصحابنا رضوان الله عليهم على ان الفقيه العدل الامامی الجامع لشرایط الفتوی، المعبر عند المجتهد فی الاحکام الشرعیه نائب من قبل ائمة الهدی صلوات الله وسلامه عليهم فی حال الغیبه فی جمیع مالئنیابه فی مدخل. الکرکی (المحقق الثانی) الشیخ علی بن الحسین؛ رسائل المحقق الکرکی: تحقیق، شیخ محمد الحسین؛ جلد اول، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی قم، سال ۱۴۰۹ ق.

ولایت عامه فقیهان در کتاب فقهی خودشان - منیه الطالب - سعی بلیغی در اعطای مشروعیت دینی به نظام سلطنتی در قالب نظارت فقها بر تدوین در قوانین موضوعه مبذول داشت که اتفاقاً همین نظریه در تصویب مجلس مؤسسان قوت گرفت و منجر به تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت شد. (۱)

بعد از دوران مشروطه مجدداً این بحث همانطور که کم و بیش در مباحث فقهی علما به تبع مبحثی که شیخ انصاری در کتاب پیرای خود مکاسب باز کرده بود ادامه یافت ولی واقعاً ستاره اقبال این بحث افول کرده بود و چه بسا با استدلال قوی و محکمی که شیخ انصاری در مکاسب در محدوده اعمال آن رعایت کرده بود و آنرا منحصر به موارد جزئی ولایت بر غیب و قصر کرده بود رو به خاموشی می‌رفت و دیگر رمقی برای فروزش مجدد آن بچشم نمی‌خورد.

در عصر حاضر از بین فقهای معاصر حضرت امام خمینی سلام الله علیه در سال ۱۳۸۹ ق (۱۳۴۸ ش) در سیزده جلسه درسی این مباحث را بطور مستوفی، طرح و بررسی کردند که همان زمان بطور گسترده در عراق، لبنان، پاکستان و کشورهای اسلامی دیگر منتشر شد و در ایران آن روزگار، - دههٔ چهل شمسی - تحت سانسور و خفقان شدید رژیم حاکم با عناوین حکومت اسلامی و یا ولایت فقیه در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. مجدداً در سالهای بعد در خلال تدریس کتاب البیع باین مهم پرداختند و آنرا بطور مبسوط البته با شیوهٔ دیگری غیر از کتاب سابق خودشان طرح کردند.

(۱) اصل دوم قانون اساسی مشروطیت: مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و با تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و مراقبت حجج اسلامیه و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلوات الله علیه نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لهذا رسماً مقدر است در هر عصری از اعصار، هیأتی که کمتر از ۵ نفر نباشند از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکور باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند، پنج نفر از آنها را یا بیشتر، به مقتضای عصر اعضای شورای ملی باتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده و به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود بدقت مذاکره و بررسی نموده هر یک از آن موارد معنونه که مخالف با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکنند و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا حضور حضرت حجت عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

در مجموع نظرات فقهی امام در باب نظام حکومتی اسلام را می‌توان در دو کتاب فقهی فوق
- حکومت اسلامی و کتاب البیع - و همچنین در مجموعه بیانات و مکتوبات معظم له - صحیفه نور
- جستجو کرد .

بعد از پیروزی انقلاب، نظام سیاسی بر مبنای ولایت فقیه بدون توجه و التفات لازم به مبانی
و ماهیت آن و چگونگی به حکومت رسیدن فقیه واجد شرایط در دو قرائت انتصاب و انتخاب،
بدون شفافیت و تنقیح لازم - در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ نهادینه شد. عدم توجه به مبانی
و ماهیت ولایت در دو مبنا موجب شد در حالیکه مبنای فقهی حضرت امام و عملکرد ایشان در
نصب اعضای شورای انقلاب و انتخاب نخست وزیر موقت، با مبنای نصب منطبق بود، اصول
مربوط به رهبری در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ همخوانی بیشتری با مبنای انتخاب داشت که
چند عامل را می‌توان در این همخوانی دخیل دانست، رهایی مردم از دیو استبداد و سعی در
نهادینه کردن نقش صریح و بیواسطه آنان در انعقاد و شکل‌گیری رأس هرم قدرت، عدم طرح
و تنقیح مبانی مطروحه و نیز نظر ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی که اختلاف مبنایی با
نظرات حضرت امام داشت .

به عنوان مثال اصل ۵ در این رابطه مقرر می‌داشت در زمان غیبت حضرت ولیعصر عجل الله
تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی،
آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته
باشند و در صورتیکه هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از
فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد .

اصل یکصد و هفتم نیز مقرر می‌کرد: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم
این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشند.
همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت الله العظمی امام خمینی علیه السلام چنین
شده است ...

تأکید هر دو اصل فوق بر پذیرش رأی اکثریت شاهد صدقی بر مدعای همخواهی قانون اساسی قبل از بازنگری با مبنای انتخاب است. در هر حال قانون اساسی بدون توجه به مبنایی که زایش این حرکت عظیم مردمی - یعنی مبنای انتصاب - نتیجه آن بود با همان محدوده‌ای که در قانون اساسی مشخص شده بود به تصویب رسید.

مشکلات اجرایی سالهای بعد که منجر به پاسخ امام به نامه‌های وزیر کار و امور اجتماعی و بیانات امام در دیدار با اعضای شورای نگهبان در سال ۱۳۶۶^(۱) شد، محدوده ولایت و محدوده اجرائی آنرا گسترش داد و قید مطلقه را بوجهی روشن و شفاف مطرح ساخت اما در ارتباط با مبنای مورد نظر مطلب جدید مطرح نشد. گویا این مبنا مفروغ عنه در نظر گرفته شده بود - فقط در نامه حضرت امام به رئیس جمهور اصولی که می‌بایست تغییر می‌یافت مشخص شده بود و نامه بعدی که از حضرت امام در این رابطه مطرح شد، تأکید مجددی بر نقش مردم در انفاذ حکم ولی فقیه بوسیله اقبال مردمی شده بود.

اختلاف ماهوی دو قرائتی که از ولایت فقیه در عرصه حکومت و اجرای احکام خدا بچشم می‌خورد، انگیزه اصلی برای بررسی بیشتر و دقیقتر این دو مبنا شد تا بتوان بعداً ضمن تدقیق در ابعاد حقوقی هر کدام از این دو مبنا، اشکالات آنها را برطرف و شیوه‌هایی برای نهادینه کردن ابعاد حقوقی منبعث از آنان را ابداع کرد.

با توجه باینکه مبنای انتصاب زیر بنای اصلی انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی می‌باشد حفظ، تنقیح و متمیم این زیر بنا می‌تواند الگوی مناسبی برای ایجاد نهضت در جوامع اسلامی دیگر باشد، زیرا همانطور که بعداً مشخص خواهد شد مبنای دیگر در زایش و ایجاد انقلاب و در نتیجه ایجاد حکومت دینی در جوامع اسلامی عقیم است در حالیکه در مبنای انتصاب والیان بالفعل، موظف به اعمال ولایت می‌باشند و این وظیفه، ایجاب می‌کند زمینه اجتماعی را برای اعمال ولایت و اجرای احکام خدا بوجود آورند در حالیکه در مبنای انتخاب، همانطور که بعداً

(۱) صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۷۴ - ۱۶۳.

مشخص خواهد شد فقیه واجد شرایط باید منتظر اقبال مردم، در اعمال ولایت خود باشد. این نوشتار در پی آنست که ضمن بررسی مبادی تصدیقی و تصویری هر دو مبنا، که از آنها به «ولایت انتصابی مطلقه فقیهان»؛ مبنای فقهی - حکومتی حضرت امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و «ولایت انتخابی مقیده فقیهان» مبنای فقهی - حکومتی، آیت الله منتظری، تعبیر می‌شود و توجه به مبنای فقهی آنها، و توانائی برخورداری آنها از ابعاد و نهادهای حقوقی مطرح در جوامع مدنی یعنی مشارکت و نظارت مردمی و ارتباط قوای حکومتی با یکدیگر پردازد.

بنابراین مشخصاً مشارکت مردم در تأسیس نظام حکومتی دینی و بررسی کیفیت و کمیت نقش آنان در ثبوت و اثبات این مهم در جوامع اسلامی، همچنین چگونگی ایفای نقش آنان در نظارت این جهانی بر اعمال سران حکومت بخصوص رأس هرم قدرت سیاسی و نیز بررسی ارتباط قوای سه‌گانه حکومتی در این دو قرائت از حکومت، پرسشها و مسائلی هستند که نوشتار حاضر ضمن بررسی ادله تصویری و تصدیقی این دو مبنا در حکومت دینی در پی پاسخ به آنهاست.

اشاره به این نکته نیز مفید خواهد بود که دفاع نابجا و ناشیانه برخی از مدافعین مبنای حضرت امام بخصوص برخی از آنان که در هرم قدرت سیاسی دارای مکانت و اعتبار بوده و بالاخص سوء تدبیر و عملکرد برخی از آنان، که به حساب مبنای امام گذارده می‌شد و از طرف دیگر خلط مباحث علمی و سیاسی و در نتیجه مهجوریت مباحث علمی تحت تأثیر مسائل سیاسی از مشکلات عمده‌ای بود که در این تحقیق و تدوین آن بچشم می‌خورد.

نحوه تحقیق در این نوشتار مانند اکثر مقالات حقوقی کتابخانه‌ای بوده و درگزینش منابع علاوه بر دسترسی به منابع دست اول نظریه پردازان این دو مبنا، سعی شده در تفسیر مبنای انتصاب، از کتاب «مبانی فقهی حکومت اسلامی» بدلیل اینکه مؤلف آن بعنوان یکی از شاگردان حضرت امام، یکی از مهمترین تفسیرها و توضیحات را راجع به مبنای حضرت امام داشته است

و همچنین مکتوبات سایر شاگردان و افرادی که این مبنا را پذیرفته‌اند، استفاده شود و در مبنای انتخاب نیز علیرغم وجود افرادی دیگری که این مبنا را پذیرفته‌اند به دلیل اینکه مهمترین و دقیقترین و مفصلترین اثر فقهی، کتاب دراسات فی الولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلاميه و ترجمه آن یعنی مبانی فقه حکومت اسلامی بود، بیشترین استفاده از آن شده است. در نهایت توضیح این مطلب لازم است که این نوشتار شامل سه فصل است که در فصل اول به قدرت سیاسی و چگونگی انعقاد و مشروعیت آن و در نهایت مشروعیت در حکومت‌های دینی می‌پردازد.

و بعد ضمن بررسی مبادی تصویری و تصدیقی این دو مبنا در فصل دوم؛ در فصل سوم به بررسی نقادانه ادله هر دو مبنا و ابعاد حقوقی آن در سه نهاد حقوقی مشارکت مردمی، نظارت مردمی و ارتباط قوا با یکدیگر، می‌پردازد. →

در پایان بر خود فرض می‌دانم که مراتب سپاس و احترام خود را به همه اساتید گرامیم در حوزه و دانشگاه و بالاخص به استاد ارجمندم آقای دکتر سید محمد هاشمی که راهنمایی این تحقیق را به عهده داشته‌اند و در طول تحصیل همواره مشوقم بوده‌اند و نیز استاد بزرگوار آقای دکتر اردشیر امیر ارجمند که همیشه خود را از در مقابل زحمات و مشورت‌های دلسوزانه ایشان خجالت زده می‌دانم تقدیم کنم و در همه عمر برای آنان عزت، سلامت و سعادت - از خداوند منان آرزو کنم.

فصل اول: قدرت سیاسی

مقدمه

در تحلیل حقوقی دولت در مهمترین معنای خودش یعنی دولت - کشور، از سه مؤلفه اصلی یعنی جمعیت، سرزمین و حاکمیت تشکیل شده است. عنصر اخیر که شاید بتوان گفت پر مسأله‌ترین و در نتیجه اصلی‌ترین مؤلفه این ترکیب است، بنا بر تعریف، عبارت است از عالیت‌ترین نیروی حاکم بر همه نهادهای سیاسی یک کشور، که با این تفوق موجب استقلال و تمامیت ارضی کشور در مقابل قدرتهای بیگانه و ارائه خدمات عمومی و ارضا حوائج عامه مردم و بطور اخص ایجاد نظم و امنیت در داخل کشور است.

جوهره و ماهیت این مؤلفه، قدرت سیاسی است، قدرتی که با اقتدار خود هندسه نظام سیاسی آن سرزمین و آن ملت را پی‌ریزی و سپس پیاده می‌کند.

این فصل در پی تعریف و مبانی این قدرت، قدرت سیاسی، و سپس مشروعیت قدرت سیاسی - تعاریف و مبانی آن - و در نهایت بررسی مبانی مشروعیت سیاسی در حکومت‌های دینی است.

بخش اول: مبانی قدرت

بند اول: تعریف قدرت

از قدرت تعاریف مختلفی ارائه شده است. ریمون آرون بیان می‌دارد که:

« قدرت توانمندی برای عمل ساختن یا نابود کردن است. وقتی افراد قدرت خود را در رابطه با دیگران اعمال کردند، مفهوم واقعی سیاسی به این مقوله می‌دهند. » (۱)

بنابراین تعریف، قدرت پدیده‌ای کمی است که مراد از آن ابزار و امکاناتی است که در اختیار فرد یا نهاد سیاسی و یا کشوری قرار می‌گیرد.

ماکس وبر تعریف دیگری از قدرت ارائه می‌دهد و می‌گوید:

« قدرت شانس یک فرد و یا گروهی از افراد در برآوردن خواسته‌های خود در جامعه در مقابله با کسانی است که مانع کار او می‌شوند. » (۲)

مطرح نمودن شانس برآوردن خواسته در تعریف قدرت نشان می‌دهد که وی آنرا فاقد جنبه مادی و ابزاری دانسته و به آن به عنوان یک مقوله کیفی و معنوی نگریسته است. بنابراین تعریف، قدرت رابطه است، آن هم رابطه‌ای نابرابر که فاعل خواست و اراده خود را به دیگری تحمیل می‌کند.

در یک جمع‌بندی از دو تعریف متغایر فوق می‌توان گفت: در هر تعریف بر جنبه‌ای از مقوله قدرت تکیه کرده است. همانطور که از سوی دیگر می‌توان گفت که قائلین به نظریه اول، به نفس رابطه قدرت و تأثیرگذاری این چيستی کمتر توجه کرده و در مقابل قائلین نظریه دوم وجهه ابزاری

(۱) رجائی فرهنگ سیاست چیست و چگونه تعریف می‌شود، مجله سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۱ و ۲، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳، به نقل از ریمون آرون جنگ و صلح یک تئوری در روابط بین الملل. (۲) پیشین.

بودن و جنبه‌های مادی آن را دست کم می‌گیرند؛ در حالی که واقعاً می‌توان مقوله قدرت را به تلفیقی از هر دو جنبه و وجوه احتمالی دیگر تعریف کرد. به این ترتیب که بیان داشت:

« قدرت رابطه روانی است که به موجب آن خواست یک طرف را به طرف دیگر عملی می‌گرداند و در آن امکانات بالقوه و استعدادها به خدمت گرفته می‌شود تا این رابطه تداوم یابد. » (۱)

حال اگر این قدرت در اختیار افراد و نهادهائی قرار گیرد و آنها بتوانند آن را در جهت مهندسی نظام سیاسی کشوری قرار دهند، عنوان قدرت سیاسی را پیدا می‌کند، که جوهره و ذات حاکمیت که از اصلی‌ترین مؤلفه‌های دولت در معنای حقوقی دولت - کشور است، می‌باشد. از این مقوله به تعبیر مختلفی تعریف شده است و هر کدام از اندیشمندان تعاریفی را ارائه داده‌اند. از نظر جان لاک:

« قدرت سیاسی عبارت است از حق وضع قوانین و مجازات اعدام و سایر مجازاتها به منظور تنظیم و حفظ اموال و بکار بردن قوه جامعه برای اجرای آن، به منظور دفاع از تجاوز خارجی. » (۲)

از دیدگاه یکی دیگر از نویسندگان معاصر:

« هرگاه قلمرو اعمال قدرت از پهنه خصوصی و محدوده آن فراتر رود و کل یک جامعه و همه ملت را فراگیرد و همراه با اعمال فشار و زور بوده و یا احتمال بکار بردن گونه‌ای از فشار و اجبار باشد، به آن قدرت سیاسی می‌گویند که ویژه شخص حاکم بر جامعه است. » (۳)

همانطور که بیان شد، عناصر و لوازم این تعاریفات همه مشترک و در پی ترسیم مقوله‌ای واحد بوده‌اند؛ اگر چه هر کدام تعبیر مختلفی را برای بیان مقصودشان ارائه داده‌اند.

(۱) رجائی، فرهنگ، سیاست چیست و چگونه تعریف می‌شود، مجله سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۱ و ۲، ص ۴.

(۲) بازارگاد، بهاء‌الدین، تاریخ فلسفه سیاسی، جلد دوم، انتشارات زوار، تهران، سال ۱۳۳۶ شمسی، ص ۷۶۲.

(۳) ابو‌الحمد عبد‌الحمید، مبانی سیاست، جلد اول، چاپ هفتم، انتشارات توس، تهران، سال ۱۳۷۶، ص ۷۲ - ۷۱.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که قدرت سیاسی عبارت است از آن نوع قدرت و سلطنتی که بطور بلامنازع در اختیار فرد و یا افرادی قرار می‌گیرد؛ به نحوی که حوزه فعالیت آن از گروه‌های خاص و کوچک در سطح جامعه فراتر رفته و سیطره خود را بر تمام جامعه و شئونات و امور عمومی آن می‌افکند، طوری که با این سلطه، حق وضع قوانین مقررات اجتماعی و اجبار به اجراء و اعمال آنها را با ضمانت‌های اجرای مربوطه بدست می‌آورد و نیز از موجودیت جامعه در برابر سلطه خارجی دفاع و استقلال آنرا حفظ می‌کند که طبعاً مردم با انگیزه‌های گوناگون شخصی و فردی به منظور حفظ حقوق و امنیت و آسایش خود و دفاع از تجاوزات قدرتهای بیگانه، خود را ملزم به اطاعت از چنین قدرتی می‌دانند. (۱)

حال با این مقدمه کوتاه که مفهوم قدرت و همچنین قدرت سیاسی روشن شد، ببینیم که این مقوله - قدرت سیاسی - چه مبناهایی دارد و از چه سرچشمه‌هایی ناشی شده است.

بند دوم: سرچشمه‌های قدرت

این نکته مسجل و واضح است که آدمی به مقتضای سرشت خدادادی و فطرت کمال جوئی و کمال‌یابی خود به دنبال آزادی و اختیار در حداکثر اشکال و محدوده‌های آن است و او را فطرتاً به دست‌اندازی به قلمروی هر چه وسیع‌تر در جهت اعمال این آزادی و در اختیار گرفتن لوازم آن نیز در عین حال همیشه در پی کسب قدرت و استفاده از نعمات آن برای تضمین اختیار و آزادی خود و در پی گشاده دستی در استفاده از آزادی و قدرت برای ارضاء خواسته‌های شخصی است. اگر چه الزاماتی طبیعی، عقلی، اخلاقی و دینی که محصول جبر و اختیار انسان در پذیرش این محدودیت‌هاست وجود دارد، اما از همه این الزامات ملموس‌تر، روابط اجتماعی است که حاصل تمایل افراد به اجتماع و تعارض و تزاخم منافع آنها در برخورد با یکدیگر برای ارضاء منافع جمعی و از همه مهمتر اطاعت از فرمانروا و پذیرش عنوان شهروندی است که او را در عملی

(۱) ارسطا، محمد جواد، مهار قدرت در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرکز مطالعات استراتژیک، معاونت اندیشه اسلامی، قم، سال ۱۳۷۳، فصل اول.

شدن این تمایل و اشتیاق محدود و محدودتر می‌سازد. (۱)

اینکه چرا انسان تمامت خواه و آزادی طلب با میل و رغبت به قدرت و اقتدار حکمران گردن می‌نهد و در برابر اعمال قدرت سازمانهای حکومتی، سکوتی برخاسته از رغبت و رضایت خویش را همراه می‌کند، ما را به تحلیل مبنای قدرت سوق می‌دهد.

قدرت بنا بر یک مبنا از دو منشاء سرچشمه می‌گیرد: اجبار و اعتقاد. اجبار یعنی عامل بیرونی که از خارج بر فرد فشار می‌آورد تا او از طبقه فرمانروا تبعیت کند. این عامل فشار در قالبهای گوناگونی جلوه می‌کند، گاه بصورت فشار اجتماعی است و یا الزام مادی و یا سایر عوامل. ولی اعتقاد عاملی درونی است که موجب اقناع وجدانی انسان می‌شود؛ مبنی بر اینکه قدرت موجود در جامعه ضرورت دارد.

اول: اجبار

۱- فشار اجتماعی:

به این صورت که اجتماع فرد را وامی‌دارد که از حکومت مورد پذیرش گروه اطاعت کند و فرد بدون اینکه این فشار را بطور ملموسی بر خود احساس کند، بطور ناخودآگاه به متابعت از گروه رانده می‌شود. عواملی چند این تبعیت را طبیعی جلوه می‌دهد:

الف) توجیهات عقلانی خود انسان از این قبیل عوامل شمرده می‌شود، به این معنا که انسان از رهگذر استدلالات معقول و منطقی به لزوم قدرت سیاسی پی برده و پیروی از آن را بر خود فرض می‌شمرد؛ چراکه با اندک توجهی، به این نکته التفات پیدا می‌کند که به هر تقدیر در جامعه نظمی لازم است تا بتواند به حیات اجتماعی خود ادامه دهد و او از رهگذر تداوم این موجودیت اجتماعی، بتواند زندگی شخصی و خصوصی خود را در این گروه سر و سامان داده و امنیت خاطر خود را تضمین کند. (۲)

ب) دسته دیگری از عوامل که نوعاً عقلی نیستند بلکه فرآیند سنت و تربیت افراد هستند.

(۱) قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۰، ص ۲۲۱.

(۲) قاضی، ابوالفضل، پیشین، ص ۲۲۲.